

حق با ژنرال دوگل بود!

۱۹ دی ۱۳۹۹ از گروه امور ژرمنیایی -



دکتر هاشم اورعی-استاد دانشگاه صنعتی شریف-در ۱۷ژوئن ۱۹۴۰میلادی، سه روز بعد از سقوط فرانسه به دست آلمان نازی، ژنرال دوگل به لندن فرار کرد؛ روز بعد طی پیامی از رادیو بی بی سی، ژنرال عبوس و بلند قد ۴۹ساله که حتی زبان انگلیسی هم نمی دانست، نیروی مقاومت فرانسه را پایه گذاری کرد. اما به نظر می رسد دوگل پس از اقامتی سه ساله در لندن، بریتانیا را بهتر از رهبران آن می شناخت. در ژانویه ۱۹۶۳ پرنسنت شارل دوگل در کنفرانس مطبوعاتی با پیوستن بریتانیا به اتحادیه اروپا که آن زمان جامعه اقتصادی اروپا EEC خوانده می شد، علناً مخالفت کرده و زلزله ای سیاسی به راه انداخت. او معتقد بود بریتانیا جزیره ای جهانی بوده و آینده متفاوتی برای اروپا در نظر دارد. آینده ای که با تصویر فرانسه و بسیاری از کشورهای دیگر اروپایی همساز نبود.

حال که پس از چند سال کش و قوس، غائله جدایی بریتانیا از اتحادیه اروپا، سرانجام به پایان رسید، معلوم می شود ژنرال دوگل درست تشخیص داده بود که بریتانیا نمی تواند بخشی از اروپا باشد. وی بر این عقیده بود که بریتانیا اقدامی برای اعمال تغییرات اساسی در اقتصاد و سیاست خود برای همسان سازی با اروپا نخواهد کرد. اما علیرغم تلاش سیاست مداران این کشور در ۴۷ سال اخیر برای بازیابی بخشی از قدرت امپراطوری از دست رفته و برخورداری از نقش تعیین کننده در اروپا، در نهایت این پروژه ناکام ماند.

اما مساله فراتر از اقتصاد و سیاست بوده و متشاه آن را باید در تاریخ، جغرافیا و فرهنگ جستجو کرد. جزیره نشینان بریتانیا در طول تاریخ کمتر نگران تهاجم هویتی و یا تجاوز به مرزهای کشورشان بوده اند، در حالیکه برخی کشورهای اروپایی حتی در قرن جاری شاهد اختلافات مرزی و تغییر مرزهای جغرافیایی خود بوده اند.

ژنرال عبوس طی سه سال اقامت در لندن به این واقعیت پی برده بود که فرهنگ مردم بریتانیا اجازه نخواهد داد این کشور در قلب اروپایی قرار گیرد که مصمم است ملی گرایی را کنار نهاده و اروپاگرایی را جایگزین آن کند. بسیاری از مردم بریتانیا بر این عقیده اند که انتقال قدرت از لندن به بروکسل هزینه گزافی برای حفظ صلح است. این بخش از جامعه بریتانیا تاریخ را گواه گرفته و معتقدند که دموکراسی به صورت سنگری در حفظ تمدن اروپایی موثر بوده و احساس می کنند که کم رنگ شدن استقلال در واقع گام نهادن در مسیر خطرناک است. واقعیت این است که در ذهن بسیاری از مردم بریتانیا، اروپا آنجاست و نه اینجا. حتی

موافقان اروپایی شدن، چنان می اندیشند که انگار اروپا مکان دیگرست که آنان قصد دارند به آن بپیوندند. احساس جدایی از اروپا ریشه در تاریخ بریتانیا دارد. مسیحیت از روم قدیم به بریتانیا آمد و پس از آن این منطقه بخش جنوبی مشرقین اسکانندیای برای تشکیل داد. زبان انگلیسی ریشه در زبان آلمانی دارد که از اواسط قرن پنجم میلادی از طریق مهاجران انگلوساکسون از شمال آلمان، جنوب دانمارک و هلند امروز یا به این جزیره گذاشتند. بریتانیا طی چهار قرن روابط متلاطمی با فرانسه داشت. این کشور برای مدتی طولانی روابط اقتصادی و امنیتی نزدیکی با هلند داشته و در پی

انقلاب سال ۱۶۸۸ و برکناری جیمز دوم، ویلیام سوم پادشاه هلند بر تخت سلطنتی انگلستان نیز تکیه زد.

تاریخ گواهی می دهد که بریتانیا در مقاطع مختلف دوست و یا دشمن همه کشورهای بزرگ قاره اروپا بوده است اعم از کاتولیک، پروتستان، پادشاهی، دموکراتیک و یا دیکتاتوری. این کشور هیچ گاه با قدرت های برتر قاره همساز نشده تا در تقسیم قدرت مشارکت کند و تنها کشور مطرح اروپایی بود که دست دوستی به سوی ناپلئون و هیترل دراز نکرده و حتی در دشوارترین شرایط با سرسختی تمام در مقابل آنان ایستادگی کرد. حتی در این اواخر از همدستی با آلمان و فرانسه برای کنترل جامعه اروپا امتناع ورزید. لذا در ذهن مردم بریتانیا استقلال همواره در اولویت اول قرار دارد.

وسوسه دست اندازی به منابع دیگر نقاط جهان، فاصله بریتانیا را با اروپا بیشتر کرد. پس از انقلاب شکوهمند در سال ۱۶۸۸ میلادی، جدال بریتانیا و فرانسه به هندوستان و آمریکا کشیده شد. در دهه ۱۸۵۰ میلادی، بریتانیا به نظاره نشست تا بیژمارک آلمان را به امپراطوری قوی تبدیل کرده و به جنگ دانمارک، اتریش و فرانسه برود. بیژمارک به شوخی گفته بود چنانچه ارتش بریتانیا در آلمان پیاده شود، دستور می دهد او را بازداشت کنند.

سوال اصلی این است که آیا جدایی این کشور از اتحادیه اروپا یک اشتباه ژئوپولیتیک بود؟ اما بزرگیت این واقعیت را نشان می دهد که برای تغییر تاریخ دیر شده است. میلیونها انگلیسی که در دو قرن اخیر از این کشور مهاجرت کرده اند اروپایی نشده و به کشورهای انگلیسی زبان رفته اند. درحال حاضر تعداد بریتانیاییهایی که درسزمنهای انگلیسی زبان زندگی می کنند ۲.۵ برابر ساکنان در اروپاست. حتی وقتی قرار بود بریتانیا در قلب اروپا قرار داشته باشد، این کشور کمترین رابطه اقتصادی را نسبت به سایر اعضای با اتحادیه داشت. واقعیت دیگری آن است که سنگ بنای جامعه اروپا بر مبنای تجارت آزاد نهاده نشده و مساله اصلی سازمان دهی ساختاری جدید برای جلوگیری از جنگ بوده است.

اما بریتانیا هیچ وقت از عضویت طولانی و محدود کننده در جامعه اروپا به طور کامل بهبود نخواهد یافت، شرایطی که مورخین آن را «سابقه وابستگی» می نامند، یعنی تاریخ تاثیرگذار بوده و تغییرات غیر قابل بازگشتی بر جامعه تحمیل می کند.

مارگارت تاچر، بانوی آهنین در صحنه سیاسی بریتانیا، در یکی از به یاد ماندنی ترین سخنرانی های قرن بیستم ادعا کرد «ما در طول تاریخ مرزهای خود را حفظ کرده ایم و اجازه نخواهیم داد که ایرکشوری به نام اروپا سرنوشت ما را از بروکسل رقم بزند.» مخالفت وی با نظام حکمرانی جامعه اروپا ناشی از احساس ملی گرایی و این باور بود که انگلستان از شرایط خاصی برخوردار بوده و باید نگاهی خاص به آن داشت. او هم چنین اعتقاد داشت که جامعه اروپا عمیقاً سوسیالیست است و هر گونه انتقال قدرت به بروکسل را در واقع شکست در مبارزه با سوسیالیسم ارزیابی می کرد.

وقتی ژنرال دوگل با پیوستن بریتانیا به جامعه اروپا مخالفت کرد بر این باور بود که بریتانیا جزیره ای است که از روابط اقتصادی و تجاری گسترده با سراسر جهان برخوردار بوده و نمی تواند بخشی از اروپا باشد. واقعیتی که نیم قرن طول کشید تا مردم این کشور آن را درک کنند و بالاخره در آن مسیر گام بردارند. ولی چرا مردم بریتانیا به حرف ژنرال دوگل گوش نکردند؟ آخر او فرانسوی بود!

(Visited 1 times, 1 visits today)

گروه امور زیربنایی